



۲۰۱۶/۱۲/۱۹

احسان الله مایار

به افسانه ها باور کرد یا به چشمدید شخص با اعتبار

خاطرات مرحوم سید شمس الدین مجروح

قسمت هفتم

در اخیر قسمت ششم خواندیم:

بانک ملی یگانه بانکی بود که هم به نشر پول می پرداخت و هم بانک کربدیت بحساب می رفت. در شرکت های بزرگ مثل نساجی و شرکت پخته و امثال آن سرمایه گذاری کرده و حتی موجد و مؤسس آنها شناخته می شد. آقای زابلی پروگرام وسیعی و بزرگ انکشاف مملکت سر دست داشت. آدم فعال و به اصطلاح دینامیکی بود. وی در چند سال دوره ماموریت خود به حیث رئیس بانک که بعد ها وزیر تجارت و وزیر اقتصاد هم بود در انکشاف اقتصاد مملکت نقش مهمی داشت.

به ادامه گذشته:

من هم مدتی در این جریان افتادم، سالانه از شرکت نساجی و تأسیسات آن در پلخمری خبرگیری می کردم. پلخمری را از تهداب گذاری آن تا به کار افتادن و افتتاح فابریکه نساجی در تماس بودم و همچنان از شرکت سپین زر و بعضی تأسیسات دیگر ولایت قطغن و مزار احوال گیری می کردم و با این انکشاف دلچسپی گرفتم. با آقای زابلی علاوه بر ارتباط رسمی یک نوع حسن تفاهم دوستانه هم بوجود آمده بود. من در این مدت ماموریت خود در بانک با عایله خود در کابل متمکن شدم خانه و کاشانه مختصری بدست آوردم و فرزندان خود را در لیسه های کابل داخل تحصیل و تعلیم کردم.

زندگی من به همین منوال چند سالی دوام کرد که جنگ جهانی دوم رخ داد و نظر ها را بخود معطوف ساخت. آن وقت که رادیوی آلمان صدای فتوحات اردوی آلمان را با آب و تاب در دنیا منعکس میساخت و ما از رادیو می شنیدیم، امید های نو را در دل ها زنده می ساخت و متفکرین و سیاستون جوان افغانستان بنابر تنفریکه از انگلیس داشتند و بر مبنای تنفریکه در مقابل استعمار و سیطره غرب موجود بود از این حادثه امید تحول و کشایش در اوضاع مشرق عموماً و افغانستان خصوصاً داشتند، هر شکست متحدین را فتح خود در مقابل رژیم حکومت خود تلقی می کردند.

جنگ خلاف توقع به نفع متحدین و شکست آلمان خاتمه یافت و در مرحله اول یاس و ناامیدی در بین جوانان بوجود آورد اما بعد ها دیده شد که جنگ تأثیرات خود را به نفع شرق و ممالک پسمانده بجا گذاشته است و استعمار را به عقب نشینی و دادن آزادی به مستعمرات وادار ساخته است.

حالا یک فصل نوی در تاریخ جهان گشوده شده است و دست تقدیر مشغول نگاشتن آن است. تنها استعمار نی، استبداد هم با شکست مواجه شده است، حتی تعیین سرنوشت و حقوق بشر در دل ها بارقه بوجود آورده بود که آینده را بهتر و مسعود تر جلوه می داد.

در نیم قاره هند دو دولت پاکستان و هندوستان بوجود آمد، در شرق دور اندونیزیا و ویتنام و امثال آن و در قاره آفریقا دولت های بومی و ملی قد علم کردند و بعث بعدالموت می نمودند، اما متأسفانه روابط بین دو مملکت همسایه و برادر مانند افغانستان و پاکستان به تاریکی گرائید و این تیرگی مانند یک عملیه کیمیاوی باعث ایجاد متداوم و مسلسل دیگری گشت که منجر به تبدیلی های عظیمی شد.

بعد از جنگ من به حیث رئیس انحصارات دولتی اجرای وظیفه می کردم و موجب تبدیلی من از وظیفه ریاست تفتیش بانک و موسسات مربوط آن بود که آقای زابلی پیشنهاد کرده بود که انحصارات شکر و پترول که آن وقت متعلق به یک شرکت غیر دولتی بود ملی شود و سرمایه شرکاء آن بتدریج مسترد گردد. بعد از ملی شدن حکومت مرا به وظیفه انحصارات مؤظف ساخت تا این مرحله انتقال را سر پرستی کنم.

افغانستان بعد از جنگ جهانی و قضیه پشتونستان

بعد از جنگ جهانی دوم و تقسیم نیم قاره هند به دو مملکت (هند و پاکستان)، افغانستان در یک مرحله نوین حیات تاریخی خود داخل شده بود و سیاست داخلی و خارجی خود به راه و روش سیاسی خود تجدید نظر را ضرورت دانسته و به تبدیل آن پرداخت.

اول - در سیاست داخلی خود مجبور بود قدمی دیگری در راه دیموکراتیک ساختن نظام حکومت بر دارد و به حکومت توسط مرد قوی مثل محمد هاشم عم اول شاه، صدراعظم و راه و روش آن خاتمه دهد.

همان بود که شاه محمود خان، عم دوم شاه - سپهسالار بحیث صدراعظم تعیین شد. وی محبوسین سیاسی را آزاد ساخت و به جراید و مجلات شخصی اجازه نشر و اشاعه اعطا شد و انتقاد و اعتراض بر حکومت و مجاری آن معمول گشت.

برای تشکیل احزاب و فعالیت های سیاسی از طرف جوانان و نورین جد و جهد به راه افتاد. حزب وطن و ندای خلق؛ ویش زلمیان، افغان ملت و حزب خلق مارکسیست ها (در ابتداء بصورت غیر مرئی و نهانی) به صورت غیر رسمی بمیان آمدند و برای بنیانگذاری آن رهبران دست بکار شدند و به بخش نشرات جراید و رساله ها می پرداختند و برای جذب و جلب اعضای احزاب می کوشیدند.

در این گیر و دار یک حرکت دیگری که از طرف بعضی اراکین مهم وقت پشتیبانی می شد به نام کلوب ملی راه به راه افتاد. هدف کلوب جمع آوری روشنفکران و جلوگیری از تفرقه و تعدد زیاد احزاب بود که باید آهسته آهسته نمایندگان در شوری بفرستد و سهمی در حکومت داشته باشد تا روزی بتواند بنام حزب اکثریت حکومتی بسازد. مؤسین و پشتیبانان این حرکت سردار محمد داود وزیر دفاع و سردار محمد نعیم وزیر خارجه، عبدالمجید خان زابلی و چند نفر دیگر بودند و سکرتریت این نهضت را من (مجروح) بعهده داشتیم. احزاب دیگر با یک

جزر و مد به صورت غیر رسمی به موجودیت خود دوام می دادند، تا بالآخره در اواخر حکومت سردار شاه محمود خان با بحران الغاء و مواخذة حکومت مواجه شدند و با تأسیس حکومت نو از طرف محمد داود بکلی از بین رفتند تا آنکه بعد از انحلال حکومت محمد داود در دوره حکومت داکتر محمد یوسف مرحله نوین دیموکراسی ساختن مملکت با انفاذ قانون اساسی جدید تثبیت شد.

دوم - سیاست خارجی افغانستان بعد از آزادی هند و بر چین گلیم استعمار باید به صورت نوین و مطابق شرایط زمان عیار می شد. حوادثیکه این تجدید نظر را تسریع کرد بوجود آمدن اختلاف بین افغانستان و پاکستان بود که در مسئله پشتونستان به میان آمد.

بعد از تشکیل پاکستان چون در رفرندمیکه در ولایات شمال مغرب هند بر بنا الحاق با یکی از دولتین (هند و پاکستان) به عمل آمده بود حزب سرخ پوشان ولایت به سرکردگی عبدالغفار خان با آن مقاطعه کردند و صدای پشتونستان را بلند کردند. معنی آن در ابتداء چنین بود که آنها نه هندوستان می خواستند نه پاکستان را بلکه آنها پشتونستان آزاد و مستقلی می خواستند که مردمان پشتو زبان ولایت شمال غرب و بلوچستان بصورت یک واحد در آن جمع شوند. اگر چه این هدف در اواخر از بین رفته و برای خود مختاری این ولایت و نامگذاری آن به پشتونستان تبدیل شده بود اما به هر حال کوشش برای حفظ و نگهداشت هویت مردم پشتون و اجتماع در یک واحد زیر نظر بوده و افغانستان با بلند شدن این صدا خود را مجبور دید از آن پشتیبانی کند و برای تحقق بخشیدن این مرام اقدامات نماید، در این مجبوری عوامل با دلایل ذیل را می توان دخیل دانست.

اول- چون ولایت مغرب و یک حصه ای از بلوچستان تا اواخر قرن نزده جزء سلطنت افغانستان بود و مردمان این حصه از لحاظ نژاد پشتون بودند و به زبان پشتو تکلم می کردند که اکثریت مردم افغانستان را همین نژاد و زبان تشکیل می دهد لهذا بعضی سیاسیون و منورین فکر می کردند که بعد از رفتن استعمار انگلیس از نیم قاره هند باید این اراضی به افغانستان گذاشته می شد و یا رأی آنها با الحاق با ما در وطن (افغانستان) و یا پاکستان در رفرندم گرفته می شد. با وجودیکه حکومت افغانستان این ادعا را رد نکرد و ادعای خود را به این دلیل به میان نیآورد اما نه میتوانست این فکر را نادیده گیرد، لهذا تنها خواسته خود مردم پشتون خارج افغانستان را مورد تائید قرار داده نه الحاق آنرا به افغانستان.

دوم- اگر مسئله پشتونستان قوت می گرفت و مردمان آن منطقه برای حفظ هویت ملی و کلتور خود مجادله می کردند و قیادت آنرا زعمای از قبیل عبدالغفار خان و عبدالصمد خان اچکزی (کوئته) به دست می داشتند و سلطنت و حکومت افغانستان در چنین نهضتی بیطرف بوده و هیچ تأثیری نداشته باشد، دولت چین روش را خلاف حیثیت و پرستیژ ملی خود شناخته و هم توقعات مردم و گروپ های فشار وطن خود را زیر نظر گرفته که به پشتیبانی از آن برخاست، نه می خواست این توپ تنها زیر پای عبدالغفار خان و صمد خان بطرف گول بدود و پای او هیچ در بین نباشد.

سوم- چون ولایت شمال مغرب و بلوچستان به سه منطقه تقسیم شده بود که

(۱) منطقه زیر اداره حکومت یا منطقه اداره شده و

(۲) منطقه قبایل آزاد که زیر اداره ولایت قرار نداشت و با ترتیب مخصوص و خود مختاری از طرف حکومت مرکزی هند اداره آن صورت می گرفت و

(۳) امارت ها و نوابی ها بودند که از راه معاهدات مخصوص و مقررات دیگری با حکومت هند ارتباط داشتند و از یک نوع خود مختاری برخوردار بودند.

حکومت های افغانستان با این دو منطقهء اخیر الذکر ارتباط های مرتب و مدام نگاه می داشتند و به یک عده سرکردگان و روحانیون قبایل آزاد مستمری و معاش داده می شد. همچنان از بین آنها برای حفظ امن و آسایش سرحد ملیشاه و محافظ استخدام می شد و در جنگ ها و جهاد های حکومت افغانستان با بیگانگان و یا شورش های داخلی این قبایل به نفع حکومت های افغانستان مداخله نموده و سهم می گرفتند. برای آنها خطاب ها و مناصب اعزازی داده می شد و هم گاهگاهی از طرف حکومت انگلیس بر ضد حکومت افغانستان استعمال می شدند.

لهذا تغییر حیثیت این مناطق و از بین رفتن این روابط (که احتمال آن با وجود آمدن پاکستان تحقق می یافت) برای افغانستان مطلوب و گوارا نبود و آنها را از آنرا ضد منافع ملی و روش عنعنوی تلقی می کرد. از این رو وجود یک پشتونستان خود مختار را می خواست که درای هویت مشخصه باشد که این قبایل آزاد هم در آن مدغم شوند و با افغانستان روابط حسنه و کلتوری منظم داشته باشد و به کمک و معاونت های بشری و اخلاقی افغانستان توقع داشته و از آن برخوردار باشد. آرزو داشت چنین هویتی به وجود آید.

لهذا به تقسیم قبایل از راه جرگه های قومی و تربیه جوانان آن به مدارس افغانستان و خارج به حسب کادر رهبری قومی اقدامات بعمل آمد و تبلیغات وسیعی از راه جراید و رادیو صورت می گرفت و هم در مناطق تحت اداره حکومت پاکستان با نا راضی ها و ارباب جراید کمک های مالی کرده می شد. نظر به این دلایل عمده بود که موضوع پشتونستان در افغانستان در رأس سیاست خارجی قرار داشت و در حرکت های حزبی هم مانند کلوب ملی، افغان ملت، ویش زلمیان و غیره در اهداف و اساس نامه قرار داشت و کم کم شکل پالیسی ملی سرتاسری را اختیار می کرد.

در این وقت حکومت پاکستان برای تسلیحات خود از راه کمک و قرضه از امریکا اقدام کرد و حکومت افغانستان این تسلیحات را به ضرر خود تلقی کرد و از امریکا خواهش کرد با افغانستان هم در دادن سلاح کمک کند. از طرف دیگر امریکا با ایران هم کمک تسلیحاتی می کرد و پروگرام وسیعی برای مجهز ساختن ایران به سلاح و آلات عصری، انکشاف اقتصادی و صنعتی سر دست گرفته بود. چون افغانستان با ایران بالای تقسیم آب در یای هلمند دعوی و اختلاف داشت این بهم خوردن موازنه را به ضرر خود می دید. افغانستان از امریکا مطالبه تسلیحاتی می نمود لیک امریکا خواهش افغانستان را رد میکرد به دلیلی که افغانستان با پاکستان اختلافات سیاسی دارد نمی تواند قبل از حل آن به کمک اقدام کند. (پاکستان در آنوقت عضو مهم پیمان سیتو و عضو کامنولت بریتانوی بشمار می رفت و امریکا خود را مجبور می دید چنین پالیسی اتخاذ کرده باشد).

لذا افغانستان مجبور گردید برای حفظ منافع ملی و تمامیت خود خود را مسلح و مجهز سازد و به رحم دو همسایه قوی (ایران و پاکستان) بقا و دوام او موقوف نباشد فلذا به همسایه دیگر خود روسیه شوروی متوجه و متصل شد که در راه به دست آوری سلاح عصری و تربیه پرسونل نظامی خود از او کمک بخواهد.

این توجه و متصل چون بسیار مهم و خلاف سیاست عنعنوی مملکت بنظر می آمد و در نظر بعضی ها عواقب آن بسیار تاریک و نا خوشگوار تلقی می شد و عده از رجال سیاسی و بر سر اقتدار حکومت با آن موافقه نمی

کردند لهذا حکومت مجبور دید موضوع را به لویه جرگه محول سازد. بالآخره لویه جرگه منعقد شد و برای حکومت صلاحیت داد سلاح و قرضه را از هر جائیکه میسر شود بدست آرد و پالیسی حکومت را که در مورد تأیید خود ارادیت مردم پشتونستان اتخاذ کرده بود تأیید نمود.

همان بود که دولت افغانستان برای بار اول قدم از سیاست عنعنوی خود فراتر گذاشت و توجه خود را از غرب به شرق معطوف نمود و در قطار دول بی طرف و در نهضت های آن سهمگیری کرده و در حوادث بین المللی داخل گشت.

حکومت افغانستان با وجودیکه وجود پاکستان را نسبت به نیم قاره هند متحد در همسایگی خود مفید تر تشخیص می کرد و هم برای حفظ موازنه قدرت در منطقه وجود آنرا در قبال ایران مفید می دید و ترسی را که از سلطه کلتوری و سیاسی ایران به دل داشت، از پاکستان ابداً چنین خطری به خود نمی دید زیرا ایران با آن کلتور عمیق و قدیم مشترک تاریخی خود با افغانستان و با فعالیت فرهنگی و علمی خود اشتراک زبان و اشتراک دین اسلام و تشیع با بعضی مردم افغانستان قدرت جذب و جلب افغانستان را بیشتر از پاکستان داشت. مخصوصاً که با رفتن انگلیس از منطقه خود را محافظ منطقه و رهبر نژاد آریائی معرفی می کرد لهذا برای حفظ این موازنه وجود پاکستانی را که نه ادعای رهبری کلتوری و نه ادعای زعامت تاریخی منطقه را داشت مفید تر می دانست. مخصوصاً بعضی از رجال سیاسی و حتی رجال بر جسته خانواده سلطنتی از تیرگی روابط با پاکستان خوش نبودند و آنرا مضر می دانستند زیرا در ایران حرکت پان ایرانیزم از یک طرف و حرکت حزب توده از طرف دیگر تهدید مستقیمی برای افغانستان بشمار می رفت.

با تمام این حقایق روابط با پاکستان تیره تر می شد و در دوره صدارت محمد داود به اوج خود رسید. محمد داود سنگ ملیت گرایی بر سینه می کوفت و قضیه پشتونستان و احیاء زبان و کلتور افغانی را هدف خود قرار داده بود و یگانه رسالت خود را اعتلای پشتون و انکشاف اقتصادی قرار داده و بحیث برادر بزرگ تمام صدا های دیگر سیاسی را خموش ساخت.

از تیرگی روز افزون روابط افغانستان و پاکستان، روسیه شوروی بهره برداری می کرد و در هر دو ساحه رسالت داود یعنی قضیه پشتونستان و انکشاف اقتصادی مملکت وعده کمک و همکاری می داد تا رفته رفته از راه کمک های اقتصادی در ساحه صنایع تجارت و اقتصاد افغانستان متکی به روسیه شوروی گشت و در راه تسلیحات و تربیه پرسونل عسکری افغانستان منحصر به روسیه شوروی مربوط شد حتی در بلوکاد اقتصادی که پاکستان بر ضد افغانستان عملی کرد- راه ترانزیت افغانستان هم خلاف معمول از طریق پاکستان به روسیه انتقال یافت.

ادامه دارد